

رویزیونیسیم عصر فراملی ها !

مادام که افراد فرانگیرند درپس هریک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجوکنند - درسیاست همواره قربانی سفیهانه‌ی فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود. لنین - سه منبع و سه جزء مارکسیسم

تئوری کمونیسیم علمی توسط مارکس و انگلس، در جریان مبارزه‌ی حادی علیه گرایشات و انحرافات خرده‌بورژوائی و بورژوائی در درون جنبش نظری و عملی کارگری و به‌ویژه علیه نظرات آنارشیستی و رفرمیستی، در اواخر قرن نوزدهم به صورت یک تئوری همه‌جانبه‌ی طبقاتی پرولتاریا- در عرصه‌ی جهان بینی، سیرتحوالات طبقاتی چندهزارساله در جوامع بشری، خطوط عام گذار به جامعه جهانی بدون طبقه و بدون مبارزه طبقاتی، اصول عام سیاسی - تشکیلاتی - سبک کاری و فرماندهی طبقه‌کارگر در انجام این رسالت تاریخی - زاده شد.

تجربه تاریخی جهانی در ۱۶۰ سال گذشته نشان می‌دهد که بورژوازی، خرده‌بورژوازی و مدافعین ایده‌آلیسم فلسفی، مبارزه‌ی مرگ‌وزنده‌گی را علیه این تئوری، چه در جریان تکوین و تولد آن و چه در جریان به‌کارگیری اش توسط جنبش متشکل و آگاهانه‌ی پرولتاریا برای پیش بردن انقلابات پرولتری و تکامل دادن آن در کوره مبارزات نظری و عملی، ادامه داده‌اند.

این نبرد ارتجاعی علیه کمونیسیم در دوسطح پیش برده می‌شود:

- در سطح بیرونی دشمنان پرولتاریا به نفی کامل این تئوری پرداخته و چنان تبلیغ می‌نمایند که کمونیسیم با ذات انسان بی‌گانه است و مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و استثمار ازلی و ابدی می‌باشند! این مبارزه‌ی آشکار چندان بُردی برای آنها نداشته‌است. زیرا هر دقیقه و هر ساعت کارگران و زحمت‌کشان با پوست و گوشت و استخوان خود ظالمانه‌بودن نظام سرمایه‌داری را لمس می‌کنند و حتا یک بورژوا پیدا نشده‌است که بدون استثمار نیروی کار کارگران و زحمت‌کشان به‌آلاف و علوف رسیده‌باشد.

- اما در سطح داخلی، خراب‌کاری از درون جنبش آگاهانه‌ی پرولتاریا توسط گرگان در لباس میش صورت می‌گیرد که با قبول ظاهری تئوری کمونیسیم علمی و یا ادعای تکامل دادن به آن و از طریق نقد نظرات طرح شده در این تئوری به‌تختنه‌ی آن می‌پردازند. این خراب‌کاری به‌مراتب خطرناکتر است زیرا تمیز دوست و دشمن پرولتاریا از یک‌دیگر در درون جنبش کارگری چندان سهل و آسان نیست و برای اثبات نادرستی نظرات انحرافی مطرح شده پراتیک طولانی‌تری لازم است تا عواقب نظرات انحرافی آشکار گردند.

تجدیدنظر در کمونیسیم علمی، باهدف گندکردن لبه تیز مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و نهایتاً کشاندن پرولتاریا به‌سازش و تسلیم در برابر بورژوازی، هم‌زمان بود با گذار سرمایه‌داری از دوران رقابت آزاد به دوران رقابت انحصارات سرمایه و برتری یافتن سرمایه‌ی مالی، یعنی دوران امپریالیسم.

لنین پایه‌مادی این تجدیدنظرطلبی (رویزیونیسیم) در مارکسیسم را چنین تحلیل نمود: کسب مافوق سود توسط انحصارات سرمایه از طریق غارت منابع طبیعی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و تقسیم بخش ناچیزی از این مافوق سود در بین کارگران ماهر (معروف به یقه سفید) و کارکنان حزبی و سندیکائی کارگری، که توانسته بودند در نظام پارلمانتاریستی و مبارزات مسالمت آمیز طبقاتی تاسطح پارلمان بالا کشیده شده و به‌قول استالین در صندلیهای پارلمانهای کشورهای پیش‌رفته ی سرمایه داری لم داده بودند و از این راه جلب حمایت آنها به سیاستهای بورژوا- امپریالیستی. به‌علاوه، خرده‌بورژوازی ورشکسته که در اثر فشار سرمایه بزرگ مرتبا به درون صف پرولتاریا پرتاب می‌شود، باخود جهان‌بینی خرده بورژوائی را به درون جنبش کارگری برده و منبع دیگر بروز رویزیونیسیم می‌گردد.

لنین در این باره نوشت: **"دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته‌ی تئوری، دشمنان او را وادار می‌نماید که به لباس مارکسیست درآیند، لیبرالیسم میان پوسیده کوشش می‌کند به شکل ایورتونیسیم سوسیالیستی خود را احیا نماید... اینان در میان عمال پارلمانی سوسیالیست و انواع پشت‌میز نشینهای جنبش کارگری و از روشنفکران "سمپاتیزان" تعداد کثیری طرفدار دارند. (مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس)**

امپریالیستها به کمک این عمال خود در درون جنبش کارگری شروع به اخلاص نمودند. این اخلاص اساسا در جهت تختنه ی مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا و اشاعه‌ی رفرمیسم در درون آن پیش برده شد. برنشتاین و

کائوتسکی در دودهی اول قرن بیستم نماینده‌گان برجسته‌ی این رویزونیسم کهن بودند. رویزونیست‌ها در شرایطی که انحصارات امپریالیستی با حرص و ولع بی‌مانندی خود را متمرکز کرده و همراه آن رقابت بین انحصارات برای بدست آوردن بازارعرضه‌ی کالاها، شدت می‌یافت، تمرکز در تولیدکشاورزی را رد می‌کردند، تئوری بحران سرمایه‌داری را پایان یافته می‌دانستند، تضادهای طبقاتی را رو به کاستن ارزیابی می‌نمودند و به دست‌کاری در تئوری ارزش اضافی مارکس می‌پرداختند. در عرصه‌ی سیاست مدعی بودند که حق انتخاب همگانی زمینه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی را از بین می‌برد. در برخورد به هدف نهائی جنبش سوسیالیستی هم کلام قصار برنشتاین "هدف نهائی هیچ، ولی جنبش همه‌چیز" تکامل تدریجی سرمایه‌داری را موعظه می‌کرد.

در دهه‌ی دوم قرن بیستم، هنگامی‌که تضاد منافع انحصارات بزرگ انگلستان و فرانسه در یک سو و آلمان در سوی دیگر جهت تجدید تقسیم مناطق نفوذی خود، جهان را به لبه‌ی جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) کشانده بود رهبران احزاب سوسیالیست و پیشوایان انترناسیونال دوم به شعارهای شوونیستی بورژوازی خودی در مورد "جنگ میهنی" گردن گذاشتند و به سوسیالیسم خیانت کردند. حزب سوسیال دموکرات آلمان که نیرومندترین حزب در انترناسیونال دوم بود، به‌جای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، با بیسمارک هم‌دست شد و به بودجه‌ی نظامی در پارلمان رای داد. کائوتسکی به علاوه با طرح اولترا- امپریالیسم و پرده‌پوشی عمیقترین تضادهای انحصارات امپریالیستی، نفی انقلاب اکتبر و دیکتاتوری پرولتاریا و تبلیغ دموکراسی ناب پارلمانتاریستی، نشان داد که در راس رویزونیسم کهن از آموزشهای کمونیسم علمی به نفع بورژوازی فاصله گرفته و در صف مخالفان پرولتاریا و انقلاب پرولتری ایستاده و در این آموزشها تجدیدنظر نموده است.

به طور خلاصه رویزونیسم کهن بانفی مبارزه طبقاتی و تبلیغ سازش طبقاتی، رفرم به‌جای انقلاب، دموکراسی پارلمانی بورژوائی به جای دیکتاتوری پرولتاریا، شوینیسم امپریالیستی به‌جای انترناسیونالیسم پرولتری، تفرقه در جنبش کارگری در لافه‌ی امپریالیسم کارگری و تبدیل پرولتاریا به زائده‌ی انحصارات و تسلیم به آن را دامن زد و احزاب سوسیالیست کارگری را به احزاب سوسیال - امپریالیست مبدل ساخت. چندین دهه طول کشید تا چهره‌ی واقعی رویزونیسم کهن که هم‌دست امپریالیسم بوده و توسط کمونیستهای انقلابی به رهبری لنین افشا شده بود، آشکار گردد. هر چند که این آگاهی تا بدان حد در میان طبقه‌ی کارگر نفوذ پیدا نکرد تا رویزونیستهای کهن را با قدرت از صفوف خود براند. زهر رفرمیسم رویزونیسم کهن توانسته بود تاحدی جنبش کارگری جهان را دچار بی‌تفاوتی نموده و کارگران را به گوشت دم توپ امپریالیسم تبدیل نماید.

سوسیال دموکراتهای انقلابی با مخالفت با جنگ امپریالیستی و طرح تبدیل آن به جنگ داخلی در کشورهای درگیر جنگ، مبارزه را ادامه دادند. در شرایط ویژه ناشی از تضعیف تزاریسم به‌خاطر شرکت در جنگ جهانی اول و رشد جنبش کارگری زیر رهبری داهیانیه‌ی بلشویکها در روسیه، مقدماتا تزاریسم توسط انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ سرنگون شد. اما بورژوازی در قدرت به رهبری کرنسکی نه تنها به شرکت خود در جنگ جهانی اول ادامه داد، بلکه با سلطنت طلبان هم‌دست شده و به سرکوب جنبش کارگری روی آورد.

در چنین شرایطی، پرولتاریای مبارز روسیه تحت رهبری حزب بلشویک، که نقش درجه‌ی اولی در سرنگونی تزاریسم داشت، پس از قریب ۷ ماه مبارزه کم و بیش مسالمت آمیز، بالاخره در اکتبر ۱۹۱۷، انقلاب سوسیالیستی روسیه را به پیروزی رساند و برخلاف سازش‌کاری احزاب سوسیال دموکرات اروپائی راه استقرار حکومت شوراهای و از بین بردن مالکیت خصوصی بروسایل تولید و تعمیق انقلاب سوسیالیستی را در آن حلقه‌ی شکسته شده‌ی زنجیر اسارت امپریالیستی به دور جهان، در پیش گرفت.

حزب بلشویک از ابتدا آگاه بود که پیروزی انقلاب در کشوری رشد نیافته از نظر مناسبات سرمایه داری، بدون تحقق انقلاب سوسیالیستی در دیگر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اروپا، با مشکلات عظیمی رو به رو خواهد شد و لذا به‌نبردی مرگ و زندگی برای حفظ قدرت سیاسی پرولتاریا، در مبارزه با بقایای بورژوازی و قشر عظیم خرده بورژوازی در داخل از یک سو و مبارزه با مداخلات آشکار ارتشهای امپریالیستی و حمایت آنها از مقاومت ضدانقلاب داخل روسیه از سوی دیگر، پرداخت.

به این وضعیت عینی نامناسب، اشتباهات رهبری حزب کمونیست شوروی ناشی از فقدان تجربه در زمینه‌ی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده نیز اضافه شد: عدم حل صحیح مناسبات بین تولید و توزیع، بین صنعت و کشاورزی، بین نخبه‌گان و توده‌ها، بین دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی شورائی، بین پیشبردن

ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و رابطه‌ی آن با انترناسیونالیسم پرولتری، بین ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی یا گرایش به محوطی‌ت و پایان گرفتن این مبارزه در شوروی و...

تشدید تضادهای امپریالیستی و حرکت فاشیسم آلمان شکست خورده در جنگ جهانی اول برای تقسیم مجدد مناطق نفوذ کشورهای امپریالیستی و در عین حال نقش‌های امپریالیستها در نابود کردن جمهوری جوان سوسیالیست و ناگزیری دولت شوروی به اتحاد با متفقین (آمریکا و انگلستان) در نبرد با فاشیسم مهاجم به شوروی، اشتباهات رهبری حزب کمونیست در ارزیابی از وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه شوروی، مجموعه علل درونی و بیرونی، عینی و ذهنی بودند که زمینه را برای رشد رویزیونیسم مدرن در درون حزب کمونیست شوروی و غصب قدرت پرولتری در آن، فراهم ساختند. این رویزیونیسم برخلاف رویزیونیسم کهن با داشتن قدرت سیاسی و با توجه به این که شوروی پیروزمند در مبارزه علیه نازیسم و فاشیسم از اتوریته‌ی خاصی در میان جنبش کمونیستی و کارگری و ملل تحت ستم جهان برخوردار بود، به مراتب از رویزیونیسم کهن خطرناک‌تر بود؛ هر چند که نظرات پیش کشیده شده توسط این رویزیونیسم ادامه‌ی همان نظرات رویزیونیسم کهن در شرایط جدید تاریخی و در قالبی دیگر بود.

خروشچف و شرکاء که سالها در درون حزب مخفی شده بودند، پیش بردن نظرات رویزیونیستی خود را با حمله به کیش شخصیت استالین آغاز کردند و با کودتائی در رهبری حزب، قدرت را به تمامی به دست آوردند. تزه‌های "سه مسالمت آمیز" (همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز) در برخورد به کشورهای امپریالیستی و ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی، به جای خدمت به انقلاب پرولتاریائی و انترناسیونالیسم پرولتری؛ و دو تمام خلقی (حزب تمام خلقی و دولت تمام خلقی)، به جای حزب طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا؛ قرار دادن سود در مقام فرماندهی در تولید، به جای سیاست پرولتاریائی در مقام فرماندهی اقتصاد، هسته‌ی مرکزی تزه‌های رویزیونیسم مدرن را تشکیل می‌دادند. احزابی که در جهان به دنبال این خط افتادند به نسبت وضعیت مشخص خود تزه‌های دیگر رویزیونیستی را نیز در پیش گرفتند: نظیر "راه رشد غیر سرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده" (به جای انقلاب کردن) و یا طرح "مبارزه علیه دیکتاتوری رژیم شاه در ایران" (به جای سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار حکومت کارگری)، توسط رهبری رویزیونیست حزب توده ایران.

علاوه بر این که حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه‌دون پرچمدار مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن خروشچفی بود، مع الوصف در درون خود این حزب نیز مبارزه بین کمونیستها و رویزیونیستها پیوسته جریان داشت.

انقلاب دموکراتیک نوین چین در سال ۱۹۴۹ پیروز شد و گذار به سوسیالیسم آغاز گردید. اما رویزیونیستهای چینی مخالف گذار به و ادامه‌ی انقلاب سوسیالیستی بودند و به بهانه‌ی این که چین کشوری عقب مانده است روی ادامه‌ی انقلاب دموکراتیک پافشاری می‌کردند که معنایش از بین نبردن مالکیت خصوصی در صنعت و کشاورزی بود. گرچه کمونیستهای چین به رهبری مائوتسه‌دون در این مبارزه پیروز شدند. اما از آنجا که رویزیونیستهای چینی به رهبری لیوشائوچی - دن سیائوپین در درون حزب از اعتبار زیادی برخوردار بودند، شروع به مقاومت و خرابکاری در برابر پیشروی اقتصاد سوسیالیستی نمودند. ناشی از این امر، رهبری انقلابی حزب کمونیست چین با شعار **"ستادفرماندهی بورژوازی را در حزب کمونیست چین به‌توب ببندید"** انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را در سال ۱۹۶۵ آغاز نمودند و لیوشائوچی سردسته‌ی رویزیونیستها را از قدرت به زیر کشیدند. مع الوصف این پیروزی نهائی نبود. رویزیونیستها این بار تحت رهبری دن سیائوپین وارد صحنه شدند. او که پس از "انتقاد از خود" مجدداً فعال شده بود، بامخدوش کردن سیاست پرولتری در عرصه‌ی اقتصاد با شعار عوام فریب "گر به باید موش بگیرد، سفیدی یاسیاهی آن مهم نیست!" وارد عمل شد. رویزیونیستهای چینی با طرح "نئوری سه جهان" به مثابه استراتژی جهانی پرولتاریا (پس از درگذشت مائوتسه‌دون)، قدرت دولتی را در دستان خود قبضه کرده و راه برگشت به نظام سرمایه‌داری در چین را در پیش گرفتند.

امروز دیگر باید چشمها را به واقعیت بست تا ندید که احزاب سوسیال دموکرات نوکران باجیره و مواجب امپریالیسم اند و دستاوردهای سوسیالیسم در روسیه و چین پای‌مال بورژوازی تازه به‌دوران رسیده و حریصی شد که یک شبه می‌خواهد ره صدساله را بپیماید و خطر رویزیونیسم کاملاً آشکار شده است.

رویزیونیسم کهن برنشتاین - کائوتسکی جنبش کارگری و احزاب سوسیالیست را به منجلا ب رفرمیسم و سازش با بورژوازی امپریالیستی کشاند، اما به‌خاطر پیروزی انقلاب اکتبر تحت رهبری کمونیستها، نتوانست

ضربه‌ی خود را کامل کند و جنبش انقلابی کارگری و کمونیستی پس از انقلاب اکتبر دوباره شروع به رشد نمود.

رویزیونیسم مدرن خروشچفی و سه جهانی، نه تنها رفرمیسم را در درون جنبش کارگری و کمونیستی توسعه داد، بلکه احزاب کمونیست را از هم متلاشی ساخت و جنبش کمونیستی باقی مانده در جهان را به سوی هرج و مرج ایده‌نولوژیک - سیاسی عظیمی کشاند و بزرگترین لطمه را به اعتبار کمونیستها در جهان وارد نمود.

حمله‌ی این دو رویزیونیسم به اساس تئوریک و عملی پرولتاریا، عمده‌تا راست بود. تجربه‌ی سه‌ربع اول قرن بیستم به کمونیستها و جنبش کارگری، خطر رویزیونیسم راست را کاملاً مشخص نمود که چه‌گونه قادر است دست‌آوردهای پرولتاریا را با رخنه به درون آن، بریاد دهد، اردوگاه سوسیالیستی را از هم بپاشاند و احزاب کمونیست را به تفرقه و تجزیه دچار سازد. به این اعتبار، رویزیونیسم راست بی‌آبرو گردید.

ولی در ادامه‌ی کار و جنگ بورژوازی علیه تئوری و عمل‌کرد انقلابی پرولتاریا، حمله به آن از جانب راست چندان بازدهی نداشت. لذا در شرایطی که جنبش کمونیستی در تفرقه بسر برده و از احزاب بالتوریتیه‌ی کمونیستی خبری نبود، حمله به تئوری کمونیسم علمی این بار عمده‌تا از جانب چپ و توسط ریزه رویونیستهای خلق‌الساعه معمول گشت. اینان علت شکست سوسیالیسم را ناشی از دیدگاه‌های نادرست در خود تئوری انقلابی پرولتاریا ذکر کردند و بدین ترتیب رویزیونیسم پُست مدرن در اشکال متنوعی زاده شد.

این رویزیونیسم نیز همانند رویزیونیسم کهن، همزاد رشد انحصارات سرمایه به سطح فراملی‌ها در ربع آخر قرن بیستم بود. تضعیف جنبش کمونیستی ناشی از شکستها و فقدان احزاب بالتوریتیه‌ی پرولتری که انقلاب کشورهای خود را داهیان به پیش ببرند و به ویژه فقدان انترناسیونال کمونیستی و تفرقه‌ی کمونیستها باعث شده‌است که چهره‌ی این رویزیونیسم نه تنها کاملاً برملا نشود، بلکه آرایش نیز داده‌شود. به این رویزیونیسم میدان عمل نیز توسط امپریالیسم داده شد. البته این رویزیونیسم در اشکال مختلفی در کشورهای مختلف خود را بروز می‌دهد و بعضاً در لفافه‌ی دگماتیسم و اپورتونیسم چپ خود را عرضه می‌کند و هنوز به‌طور یکپارچه خود را در سراسر جهان تثبیت نکرده‌است.

به دلیل این‌که در سطحی جهانی رویزیونیسم چپ فاقد رهبری شناخته شده‌ای است لذا در این مقاله ما به برخی از بروزات آن در ایران اشاره می‌کنیم:

۱ - نفی جنبش کمونیستی و دستاوردهای آن در زمینه‌ی سوسیالیسم :

رویزیونیسم کهن راست، انجام انقلاب اکتبر را چپ روی و حتا کودتاخواند. رویزیونیسم مدرن راست در قدرت دقیقاً به دلیل قرارداد داشتن در قدرت قادر به نفی مستقیم آن نبود و از طریق طرح دولت تمام خلقی به مقابله با آن پرداخت. رویزیونیسم چپ پُست مدرن، خود انقلاب اکتبر را زیر علامت سؤال نبرده، ولی ادامه‌ی آن را نفی می‌کند. این در واقع نفی انقلاب اکتبر و سوسیالیسم است در لفافه‌ی حیل‌گر ایانه!

تروتسکیستها پس از پیروزی انقلاب اکتبر، تا زمانی که تروتسکی از رهبران حزب کمونیست شوروی بود، انتقادی به سوسیالیسم در آن نداشتند. ولی پس از آن که تروتسکی از مقام رهبری کنار گذاشته شد، دولت شوروی را "دولت منحط پرولتری" نامیدند. شاه بیت کلیه‌ی این جریانات نیز حمله به استالین برای سرپوش گذاشتن به تلاش حزب کمونیست و طبقه‌ی کارگر شوروی در ساختمان سوسیالیسم در شرایط به‌غایت بغرنج و سخت آن زمان است که با افت و خیزهای فراوانی همراه شد.

شبه تروتسکیستهای ایرانی، در ادامه‌ی نقد تروتسکیستها، تحت رهبری منصور حکمت، مدعی‌اند که پس از درگذشت لنین مناسبات حاکم بر شوروی را محل بورژوائی یافت و سرمایه‌داری بوروکراتیک بر آن غلبه کرد و تغییرات بنیادی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شوروی را در بست رد می‌کنند. منصور حکمت با طرح "دولت در دوره انقلابی" نوشت که دیکتاتوری پرولتاریا تنها دوره‌ی کوتاهی را در برمی‌گیرد و پس از آن "اقتصاد تعیین کننده" می‌شود که نفی سوسیالیسم به‌مثابه یک دوران کامل تاریخی مبارزات همه جانبه پرولتاریا با بورژوازی است که طی آن دیکتاتوری پرولتاریا برای مقابله با توطئه‌های ضدانقلاب بورژوائی، ضروری می‌باشد.

رویزیونیستهای اولتر چپ، عدم لغو کارمزدی از فردای پیروزی انقلاب اکتبر را اساس شکست سوسیالیسم در روسیه قلمداد می‌کنند و لذا معتقدند سوسیالیسم در روسیه هرگز وجود نداشته‌است زیرا که عدم لغو کارمزدی بلافاصله صورت نگرفت.

سناریوی سفید و سیاه نویسان بورژوازی و خرده‌بورژوازی از این طریق نشان می‌دهند که قصدشان نه تحلیلی تاریخی از پدیده‌ی سوسیالیسم در شوروی و ارزیابی از نکات مثبت و منفی این تجربه، بلکه نفی مطلق و

در بست آن است. امری که تماما در خدمت بورژوازی هار امپریالیستی و نظامهای به‌غایت ارتجاعی جهان قرار می‌گیرد که پرچم مرگ سوسیالیسم و کمونیسم را در دست دارند و آن را تدارک دیده‌اند. هیچ کدام از رویزیونیستهای چپ و اولترچپ کاری به تحلیل شرایط عینی و ذهنی مشخص شوروی پس از انقلاب اکتبر ندارند. آنها پیروزی انقلاب در روسیه، کشور عقب مانده سرمایه داری، را به حساب نمی‌آورند و بعضا معتقدند که افغانستان نیز در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار دارد و می‌توان بلافاصله در آن انقلاب سوسیالیستی را انجام داده و سوسیالیسم را برقرار نمود و لغو کارمزدی را به اجرا درآورد! آنها محاصره‌ی اقتصادی و نظامی شوروی سوسیالیستی جوان توسط امپریالیستها را صاف و ساده از قلم می‌اندازند. آنها شدت مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، که لنین آن را نبرد مرگ و زنده‌گی بورژوازی با پرولتاریا می‌نامد و انواع توطئه‌ها و تخریبهای بیرونی و درونی را که جهت به‌شکست کشاندن سوسیالیسم صورت می‌گیرد، در تحلیلهای خود راه نمی‌دهند. آنها آگاهانه فراموش می‌کنند که:

اولا سوسیالیسم یک دوران کامل تاریخی است که در آن نبرد برای پیروزی "کی برکی" جریان دارد؛ و **ثانیا** تا زمانی که سوسیالیسم به جریان عمده‌ی تاریخ جوامع طبقاتی تبدیل نشده و کشورهای عمده‌ی سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی را به انجام نرسانده باشند، پیش روی انقلاب در کشورهایی که پرولتاریا بتواند قدرت را به دست بگیرد، با موانع عظیمی روبه‌رو خواهد شد. آنها باموضعی "چپ" ادامه‌ی مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم را نمی‌کنند و بعضا به توهمات خرده‌بورژوائی - آنارشستی دامن می‌زنند که دیکتاتوری پرولتاریا فقط در اوایل پس از پیروزی انقلاب لازم است و پس از آن اقتصاد تعیین کننده می‌شود(!)، یا بلافاصله پس از پیروزی انقلاب جامعه وارد کمونیسم می‌شود(!) و یا لغو کارمزدی از فردای پیروزی انقلاب در یک کشور باید به اجرا درآید(!) و یا آزادی بی قید و شرط سیاسی پیوسته در سوسیالیسم و از فردای پیروزی انقلاب باید اجرا شود و ...

رویزیونیستهای چپ نه تنها به نفی انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دستاوردهایش می‌پردازند، بلکه صاف و ساده بزرگترین انقلاب پس از انقلاب اکتبر یعنی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست چین و گذار به انقلاب سوسیالیستی در این کشور را از قلم می‌اندازند. گوئی که اصلا چنین انقلابی در پُرجمعیت ترین کشور جهان رخ نداده است! و با این موضع نه تنها با روند مبارزه طبقاتی در چین مقدماتا بین پرولتاریا با فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور- بوروکراتیک و سپس با بورژوازی، دستاوردها و شکستهایش، بی‌گانه اند، بلکه با رویزیونیستهای حزب توده که با انگ "انقلاب دهقانی" به نفی انقلاب تحت رهبری پرولتاریا در چین می‌پردازند، هم‌گام می‌شوند و از چپ و راست بالاخره به هم می‌رسند!

رویزیونیستهای چپ نماینده‌ی خرده بورژوازی پرتاب شده به درون پرولتاریا در ایران و دیگر کشورهای عقب افتاده‌ی سرمایه داری هستند که قشر وسیعی از افراد جامعه را تشکیل می‌دهند که دیدگاه مطلق گرا، تخیلی و ذهنی خود را به‌جای درک استراتژیکی و تاکتیکی مبارزه‌ی طبقاتی، قرار می‌دهند، و به انحراف کشاندن جنبش کارگری و ناتوان ساختن آن در برابر بورژوازی خودی و بورژوازی نئولیبرال امپریالیستی کمک می‌کنند؛ هر چند که در ظاهر خود را "اصولی‌ترین" کمونیستها جامی‌زنند!

۲ - بدور انداختن ماتریالیسم دیالکتیکی

رویزیونیستهای چپ به این واقعیت آشکار که جهان را تنها با نیروی مادی می‌توان تغییر داد و خط مشی‌ها و سیاستها نیز تا زمانی که مورد تایید توده‌ها قرار نگیرند به نیروی مادی برای تغییر جهان تبدیل نمی‌شوند، بی‌گانه هستند. ناشی از این دیدگاه آنها به امر وحدت جنبش کمونیستی در ایجاد احزاب واحد کشوری کم بها داده و فرقه‌گرایی را در پیش می‌گیرند. یا بدون تحلیل از آرایش طبقاتی در هر کشور و تعیین تضاد عمده و نیروی عمده‌ی انقلاب، مضمون انقلاب را در همه‌ی کشورها، سوسیالیستی ارزیابی می‌کنند. آنها به نقش توده‌ها در تغییر جهان کم بها می‌دهند و بعضا ادعا می‌کنند که با گروه اندکی می‌توان انقلاب کرد و نخبه‌گرایی را در برخورد به توده‌ها می‌ستایند. آنها ایده‌آلیسم خود را به‌جای ماتریالیسم می‌نشانند. نمونه‌ی متهم کردن کومه‌له به پوپولیسم توسط دارو دسته‌ی منصور حکمت در برابر ماست که به مناسبات کومه له با توده‌ها در کردستان لطمه‌ای جدی وارد ساخت.

همچنین آنها در تحلیل از وضع طبقات و بررسی تضادهای مشخص در درون یک طبقه و به نسبت آن اتخاذ تاکتیکهای مشخص در برخورد به آن طبقه، جهت پیش بردن مبارزه‌ی طبقاتی، از تمایزگذاری طفره رفته و به دیالکتیک رشد و جابه‌جائی تضادها بی توجه باقی می‌مانند و در ناب‌گرایی غرق می‌شوند. از نظر آنها وجود بورژوازی ملی در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فئودال که به‌خاطر منافع خود تدریج معینی با امپریالیسم مبارزه می‌کند، یک اوتوپی است. تخطئه کردن انقلاب بورژوا - دموکراتیک تحت رهبری

پرولتاریا توسط آنها ناشی از این دیدگاه است. گوئی می‌توان از جامعه‌ای فئودالی و عقب مانده به کمونیسم پرش کرد، بدون این‌که زیربنای کمونیسم آماده شده باشد. از نظر آنها بورژوازی، بورژوازی است و تقسیم آن به بورژوازی بزرگ و کوچک، بورژوازی تجاری و صنعتی، بورژوازی وابسته و غیر وابسته در کشورهای عقب مانده، بورژوازی انحصارگر امپریالیستی و بورژوازی متوسط و کوچک تحت ستم کشورهای نیمه مستعمره، غیرواقعی است. ناشی از این دیدگاه یک جانبه آنها قادر به تحلیل تضاد بین انحصارات فراملی امپریالیستی و دولتها و قطبهای امپریالیستی نبوده و لذا جنگل را برجسته می‌کنند تا درخت را نبینند و یا به عکس درخت را بزرگ می‌کنند تا جنگل را نبینند. این دیدگاه یک‌جانبه باعث می‌شود که آنها قادر به تغییر جهان در عمل نبوده و در لفاظی ناب گرایانه باقی بمانند.

آنها با چنین دیدگاهی به انکار عمل‌کرد امپریالیستی انحصارات فراملی پرداخته و در عمل والترا امپریالیسم کائوتسکی را با حذف کلمه امپریالیسم تبلیغ می‌کنند. از بورژوازی در ایران و یا آمریکا سخن می‌گویند که ارتجاعی هستند. گوئی که این دو بورژوازی برای بشریت مترقی در جهان خطر یک سانی دارند! از قلم انداختن عمل‌کرد انحصارات بزرگ فراملی و یا از بورژوازی آمریکا و انگلیس و غیره صحبت کردن بدون نشان دادن این که آنها تجاوزگر و امپریالیست هستند، ضدیت با تئوری لنینی ماهیت انحصارگر و تهاجمی امپریالیسم است.

برخورد یک دست کردن به رژیم جمهوری اسلامی و ندیدن گروههای مختلف حاکم در درون آن و تضادمنافع ناشی از این امر در بین این گروهها، (که اساسا به خاطر بدست آوردن تکه‌ی بیشتری از کیک به بزرگی ایران است)، نمونه‌ی برجسته‌ای است از دید مطلق و سکون‌گرای تحلیلی آنان. از نظر آنان تاکتیک پرولتاریا برای پیش بردن انقلاب پیوسته باید فدای "استراتژی" آن شود. این دیدگاه یک‌جانبه و تنبل، مغایر با دیدگاه دیالکتیکی بررسی تضادها حتی در درون یک طبقه است و باعث می‌شود تا در هر مرحله‌ی مشخص، سیاستهای درست در برخورد به حاکمین جهت منزوی کردن آنها به حداکثر ممکن در آن لحظه، کنار گذاشته شده و برخورد ذهنی "یک دست نشان دادن طبقه" جای آن را گرفته و عملا مبارزه علیه طبقه‌ی حاکم با استواری پیش نرفته و با شکست همراه گردد. از نظر آنها هرگونه تمایزگذاری به معنای سازش با جناحی از بورژوازی است!! گوئی که امپریالیسم آمریکا و لوگزامبورگ و امیرنشین شارجه در حل تضاد پرولتاریا با بورژوازی در جهان هم‌سطح عمل می‌کنند!!

رویزیونیستهای چپ ایده‌آلیسم متافیزیکی خود را جای‌گزین ماتریالیسم دیالکتیکی بودن پدیده‌های اجتماعی می‌کنند و از این طریق مانع حرکت تندرآسای آگاهانه‌ی جنبش کارگری می‌گردند و در عمل آن را ترمز می‌کنند.

۳ - بی‌اعتنائی به تئوری کمونیسم علمی

شکست موقتی سوسیالیسم این فرصت را به وجود آورد تا در برخورد به علل شکست، کمونیستها به بحث و جدلهای سختی وارد شوند. آن کمونیستهایی که به اصول تئوریک کمونیسم علمی وفادار بودند، به تحلیل از علل شکست، با توجه به شرایط تاریخی داده شده، پرداخته و تلاش کردند تا از آن درسهای لازم را برای پیش بردن مبارزه طبقاتی پرولتاریا و اجتناب از تکرار اشتباهات، به دست آورند. هرچند که هنوز توافقی جهانی بر سر آنها به وجود نیامده است. اما رویزیونیستهای پُست مدرن خود تئوری را به زیر علامت سوال برده اند. به چند نمونه از این بی‌اعتنائی اشاره می‌کنم:

- نفی این‌که کمونیسم علم شرایط رهائی پرولتاریا است و مانند هر علمی باید آموخته و به‌کار برده شود و برای مجهز کردن کارگران به این علم، باید آن را به درون طبقه برد. این نفی گرائی باعث می‌شود که روشن‌فکران کمونیست از طبقه کارگر جدا افتاده و امر دست‌یابی طبقه کارگر به تئوری علمی‌اش به سهولت ممکن نگشته و طبقه کارگر در انفراد و کورمال کورمال مبارزه‌اش را پیش ببرد.

- نفی دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه مبارزه طبقاتی در درون سوسیالیسم و برعکس تکیه روی آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی و تشکیلاتی در آن. در این زمینه رویزیونیستهای پُست مدرن راست و چپ بهم می‌رسند.

- نفی تشکیلات واحد کمونیستی در هر کشور جهت هدایت جنبش کارگری و توسل به پلورالیسم تشکیلاتی و در بهترین حالت قبول وحدت نوع جبهه واحدی کمونیستها توسط رویزیونیستهای پُست مدرن راست که اصل تمرکز نیروی کمونیستی و پرولتری و سیاست کمونیستی واحد را فدای پراکنده کاری خرده‌بورژوائی و خودمركز بینی توسط رویزیونیستهای چپ می‌کند.

- نفی وحدت اراده و عمل مبتنی بر مرکزیت - دموکراتیک در درون یک تشکیلات کمونیستی، و تکیه روی فراکسیونیسم تشکیلاتی و لذا تفرقه اندازی در عمل.

- نفی وحدت کمونیستها بر اساس اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک و به جای آن طرح وحدت ماگزیمالیستی که تخیلات صاف و پوست‌کنده‌ای بیش نبوده و رسیدن به آن غیرممکن است.
- نفی دست‌آوردهای تئوریک و عملی پرولتاریا در قرن بیستم و برگشت دادن همه‌گان به مارکسیسم تا سرفرصت مارکسیسم نیز، با یک اشاره قلم، ناکافی جلوه داده شود و یا مارکسیسم به دگمی تبدیل گردد همانند مذاهب و خصلت پویائی آن در عمل و در جریان رشد مبارزه‌ی طبقاتی، از آن گرفته شود.
- نفی وجود ملتها به مثابه یک پدیده‌ی تاریخی و متعاقب آن نفی حق تعیین سرنوشت ملل، به بهانه‌ی بورژوائی بودن آن.

- نفی تشکلهای صنفی کارگران، به بهانه‌ی پیشرو بودن امر ایجاد شوراهای کارگری - آن هم در شرایط سرکوب وحشیانه و فقدان کوچکترین آزادیهای دموکراتیک - و مخدوش کردن تشکلیابی کارگران.

و ...

این گونه نفی گرائی‌ها ممکن است از یک کشور به کشور دیگر تفاوت‌هایی داشته و بر سر موضوعات جداگانه‌ای باشند. اما هدف یکی است: زیر سؤال بردن حقانیت کمونیسم علمی به مثابه تئوری راهنمای پرولتاریا در مبارزه‌ی طبقاتی اش که همراه پراتیک آن و کل بشریت رشد می‌کند، نفی رشد کمونیسم علمی در قرن بیستم! نیاموختن و به کار ن بستن آن در عمل.

رویزیونیسم پُست مدرن به‌اندازه‌ی رویونیسم کهن و مدرن سازمان یافته نبوده و در جنبش کارگری نیز از نفوذی مشابه بی بهره است. زیرا کارگران، در تجربه و با غریزه و شم طبقاتی‌خود، نادرستی سیاستهای رویونیستی را درک کرده و به آن اعتنا نمی‌کنند. لذا این رویونیسم عملاً قادر به تاثیرگذاری پُرتوان در حرکت کارگران جهان نیست. اما این رویونیسم همراه با امپریالیسم، با استفاده از آشفته بازار ناشی از بروز رویونیسم مدرن و سه‌جهانی و از هم پاشیده شدن احزاب کمونیست، توانسته است چنان فرقه‌گرائی را در بخش کمونیستهای باقی‌مانده متشکل، دامن زند که کمونیستهای واقعی نتوانند مبارزه‌ای جدی برای وحدت دادن خود در درون یک کشور و در سطح جهانی با تکیه به آموزشهای کمونیسم علمی را با موفقیت پیش ببرند. به دیگر سخن دگماتیسم و خودمرکزبینی مد روز شده‌است و هر تشکل کوچک کمونیستی خود را بهترین جاری‌زند!!

هم اکنون رویونیستهای پُست مدرن چپ، عصای دست نئولیبرالیسم افسارگسیخته متجاوز، در خاورمیانه شده‌اند. به بهانه‌ی مبارزه علیه حاکمین مرتجع در منطقه، خود را زیر تبلیغات مبارزه علیه "اسلام سیاسی" و "مبارزه علیه تروریسم" حاکمین آمریکا و متحدین اش مخفی نموده و تحت این عنوان، در عمل به ایجاد مستعمرات پُست مدرن امپریالیسم فراملی‌ها کمک می‌کنند و از تجاوز امپریالیستی - صهیونیستی به منطقه پشتیبانی می‌نمایند. اینان در عمل، با فراموش کردن مبارزه علیه مسیحیت سیاسی، یهودیت سیاسی، بودیسم سیاسی و غیره که جمله‌گی "افیون توده‌ها" هستند و با تمرکز روی "اسلام سیاسی"، از "چپ" و از راست با رویونیستهای کهن و رویونیستهای مدرن در مشاطه‌گری امپریالیسم هم‌کاسه شده‌اند.

این رویونیسم وقیحانه فراموش می‌کند که امر آزادی کشورهای منطقه در دست مردم خود این کشورها و در پیشاپیش همه کارگران و زحمت‌کشان به رهبری کمونیستها قرار دارد و نه امپریالیسم را به‌یاری طلبیدن ورهائی‌بخش جلوه دادن آن. امپریالیسمی که به شواهد مکرر تاریخی نشان داده است که تجاوز گریزنده و بزرگترین زالو در مکیدن ثمره‌ی کار کارگران و زحمت‌کشان جهان و پامال کردن حقوق ملل ضعیف می‌باشد.

تنها راه مبارزه با این غده‌ی خطرناک در درون مغز ایده‌نولوژیک - سیاسی پرولتاریا، برافراشتن پرچم وحدت کمونیستها و وحدت طبقه‌ی کارگر بر اساس آموزشهای کمونیسم علمی و افسارزدن بر قاطر چموش لگدزن فرقه‌گرائی است که در طویله‌ی خرده‌بورژوائی آموزش یک جانبه‌گری و افراط‌گرائی را دیده‌است.

نگذاریم رویونیسم پُست مدرن در ظاهر چپ، خراب‌کاریهای رویونیسم کهن و مدرن را در جنبش کارگری تکمیل نموده و در خدمت تضعیف جنبش کارگری عصای دست امپریالیسم فراملی‌ها گردد.

ک. ابراهیم - ۱۷ اسفند ۱۳۸۴